

فرهنگ و قومیت مدلی برای ارتباطات فرهنگی در ایران^۱

یونس نوربخش^۲

استادیار گروه مطالعات آلمان دانشگاه تهران

چکیده

در این تحقیق به دنبال یافتن مدلی برای همبستگی اجتماعی و وحدت فرهنگی در ایران هستیم؛ الگویی که براساس آن تنوع قومی و فرهنگی به‌عنوان چالشی در برابر همبستگی ملی قرار نگیرد و به فرصتی برای غنای فرهنگی جامعه تبدیل گردد. ابتدا دیدگاه‌های اساسی مربوط به فرهنگ، قومیت و ملت مورد بررسی قرار می‌گیرد و آنگاه مفاهیم مربوط به سیاست‌های میان و درون فرهنگی و آثار اجتماعی و سیاسی آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم؛ سیاست‌هایی که هرکدام در یک منطقه جغرافیای متولد شده‌اند و با حوادث تاریخی خاص آن جامعه پیوند خورده و مورد تجربه قرار گرفته‌اند. امکان تحقق هرکدام از سیاست‌های ارتباط فرهنگی در رابطه با اقوام مختلف موجود در ایران باید با توجه به همه ابعاد جغرافیایی، سیاسی، تاریخی و فرهنگی اجتماعی ایران باشد. از این‌رو، در این تحقیق سیاست‌های ارتباطات فرهنگی در خصوص ایران مورد ارزیابی قرار گرفته و مدل مناسبی (وحدت ساختاری و تکثر فرهنگی) ارائه شده است که موجب تقویت مفهوم ملت و یکپارچگی ملی و در عین حال تنوع و غنای فرهنگی می‌گردد.

واژگان کلیدی: ایران، جامعه موازی، سیاست‌های ارتباطات فرهنگی، فرهنگ، قوم، مشابه‌سازی، ملت، یکپارچگی.

۱. معادل واژه‌ها به آلمانی است.

2. Younesnour2002@yahoo.de

جامعه به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌شود که در طول هزاران سال با یکدیگر زندگی کرده و در سرزمین معینی سکنی گزیده‌اند. افراد هر جامعه دارای فرهنگ مشترکی هستند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این فرهنگ، نهادهای دینی، زبان، ارزش‌ها، باورها، قوانین، سنن و علوم را دربرمی‌گیرد. یکی از ویژگی‌های انسان، توانایی او در برقراری ارتباط با دیگران به عالی‌ترین و پیچیده‌ترین شکل است. قدرت ارتباطات نمادی او، اکتساب فرهنگ را آسان و انتقال آن را از نسلی به نسل دیگر ممکن می‌سازد. هر فرهنگ به شیوه نظام‌یافته‌ای سازمان می‌یابد تا امکان روابط متقابل مؤثر را برای افراد و گروه‌ها فراهم می‌کند. برای اینکه فرهنگ به شکل مؤثر عمل کند و هدف‌های جامعه را تأمین نماید، باید عناصر مختلف آن به‌خوبی با یکدیگر هماهنگ باشند. وحدت فرهنگی همان انسجام همه عناصر و مجموعه‌های فرهنگی است که کارکرد واحدی دارند. اما پدیده‌هایی نظیر قوم‌مداری، وجود خرده‌فرهنگ‌ها، و فرهنگ‌های مهاجرین می‌تواند این وحدت فرهنگی را دچار آسیب سازد. در جوامع سنتی پیوندهای گوناگونی از قبیل مذهب و حکومت، موجب همبستگی جامعه می‌شد، اما در عصر جدید، نوسازی و تحولات صنعتی، میان اجزای متجانس و همبسته قدیم، ناهماهنگی به وجود آورده است. از این‌رو، مسئله حفظ همبستگی در سطح فرهنگی، اجتماعی و ملی یکی از موضوعات اصلی مورد علاقه در جوامع و نظام‌های در حال گذار است. منظور از همبستگی ملی، هماهنگی میان اجزای تشکیل‌دهنده کل نظام اجتماعی است (بشیریه، ۲۰۰۸).

قومیت‌ها و فرهنگ‌های موجود در یک جامعه با رویکردهای مختلفی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. برای یک جامعه‌شناس موضوعات نظم اجتماعی، انسجام اجتماعی، استاندارد کردن رفتارها و همین‌طور توسعه و غنای فرهنگی همیشه مورد توجه است و وجود فرهنگ‌های مختلف و ارتباط صحیح آنها با هم ضمن ممانعت از چالش‌ها و کشمکش‌های اجتماعی موجب نظم و انسجام اجتماعی و توسعه فرهنگی می‌گردد. توجه به انسان و تنوع انسانی و فرهنگی، موضوع اصلی برای یک مردم‌شناس است. او تفاوت‌ها و تنوع‌ها را یک اصل مسلم حیات انسانی و بلکه ضرورت و نیاز آن می‌داند. اقتدار و حاکمیت سیاسی و ممانعت از قانون‌شکنی و خروج از حوزه حاکمیت سیاسی و ملی مبنای اصلی تصمیمات سیاسی است. برای دولت‌ها به‌خصوص دولت‌های ملی که از قرن ۱۹ پیدا شدند و با مفهوم ملت گره خوردند، حفظ یکپارچگی ملی و ارضی، حیاتی بوده است. آنها عموماً به مسئله قومیت‌ها و فرهنگ‌های



متفاوت از فرهنگ ملی با چشم تردید و بدبینی نگاه می‌کنند. گفتمان سیاسی با تأکید بر الگوهای رسمی و ملی^۱ در برابر الگوهای محلی و قومی^۲، که بیشتر جنبه فرهنگی دارند، قرار می‌گیرند. الگوی ملی خود همچنین در برابر الگوهای جهانی^۳ قرار می‌گیرد (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۱). ایجاد نوعی هماهنگی میان این سه گروه از الگوها از مباحث اصلی دولت‌های ملی در حال حاضر است. جامعه ایران، جامعه‌ای است متشکل از مردم اقوام و مذاهب و زبان‌های متفاوت که قرن‌هاست در کنار هم زندگی می‌کنند. اما همیشه موضوع وحدت ملی، فرهنگی و همبستگی اجتماعی در کنار مسئله هویت قومی و ملی در چنین جوامعی موضوع مهمی بوده است که نیاز به پژوهش در این خصوص را ضروری می‌نمایاند. این ضرورت با توجه به تغییر گفتمان سیاسی و فرهنگی کشور بعد از انقلاب اسلامی و بسیاری از تحولات سیاسی که در دهه گذشته در کشورهای همجوار ایران رخ داد، بیشتر احساس می‌گردد. موضوع ارتباط فرهنگ و هویت قومی با فرهنگ و هویت ایرانی و ملی موضوع این تحقیق است. سؤال اصلی این است کدام سیاست ارتباط فرهنگی با ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران تناسب دارد و می‌تواند همبستگی اجتماعی را تقویت نماید و به فرهنگ و هویت‌های قومی آسیب نرساند و در عین حال، پویایی و غنای فرهنگی جامعه را موجب گردد.

تعریف مفاهیم

از آنجایی که برداشت‌های متفاوت از مفاهیم اصلی موضوع تحقیق نتایج متفاوتی را نیز به دنبال می‌آورد، لذا در این قسمت به تعریف چند واژه اساسی تحقیق یعنی مفاهیم اقلیت، قوم، ملت و ارتباطات میان فرهنگی می‌پردازیم.

قوم: یکی از انواع اقلیت قومی^۴ است. «قومیت عبارت است از گروهی که از نظر زیست‌شناسی، حداقل چند نسل پایدگی و ماندگاری داشته باشند، ارزش‌های فرهنگی مشترک داشته باشند، فضای ویژه ارتباطی و کنش و واکنش مخصوص به خود را داشته باشند، به عنوان واقعیتی جداگانه از دیگر گروه‌ها، خود را بشناسند و دیگران نیز آن‌ها را به این عنوان بپذیرند» (به نقل از خوبروی پاک، همان: ۱۷، پلنهول، ۱۹۷۹: ۱۵)

1. Regional
2. Local
3. Global
4. Ethnisch



از این مفهوم قبلاً معانی دیگری فهمیده می‌شد، اما مفهوم جدید قوم، که در دهه ۶۰ قرن بیستم پس از جنگ جهانی دوم همزمان با تشکیل دولت‌های تازه به استقلال رسیده، مطرح گردید، در برابر ملت قرار گرفت. اغلب هویت‌یابی و تعریف خود چنان با گروه قومی صورت می‌گیرد که رفتارهای فردی کاملاً نرمال و قابل فهم تلقی می‌شود. این احساس جمعی تعلق به یکدیگر و جدایی از دیگران و تقسیم به «ما» و «دیگران» ساختار گروه قومی را تشکیل می‌دهد. البته این تقسیم یک عنصر ثابت و غیر قابل تغییر تلقی نمی‌شود. گروه‌های قومی گاه با اقوام دیگر ترکیب می‌شوند و گاه تنش‌های خود را برطرف می‌کنند.

احساس هویت یک اقلیت همیشه مبتنی بر عامل یا عوامل مشخصی نیست و عوامل هویت‌بخش همیشه در طول اعصار و نسل‌ها ثابت نیستند. جابه‌جایی‌های جمعیتی، تابعیت‌های مضاعف، تفاوت زادگاه پدر و مادر با فرزندان و حتی چندزبانی بودن، احساس تعلق و هویت به هر کدام از آنها را در فرد یا گروه تضعیف کرده است. زبان یا نژاد (بر فرض که وجود ناب خارجی داشته باشد) به‌تنهایی نمی‌تواند هویت‌بخش باشد. آنچه در اصل بین افراد یک قوم ایجاد هویت می‌کند و آن را از قوم دیگر متمایز می‌نماید، همان منش فرهنگی مشترک یعنی مجموعه باورها، رفتارها و آیین‌هاست. این منش‌های فردی، هویت فردی را تشکیل می‌دهد و مجموعه هویت افراد، هویت گروهی را می‌سازد که از آن احساس وابستگی فرد به قوم یا گروه به وجود می‌آید (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: ۸۵).

وقتی اقوام در مقاطع مختلف هویت خود را از طریق اضمحلال زبان یا سرزمین یا عامل دیگر در خطر می‌بینند، برای به دست آوردن آن هویت فرهنگی از طریق برجسته کردن آن عامل به دفاع از خود می‌پردازند. این وضعیت حتی در مورد اقوامی که در جوامعی با حقوق برابر زندگی می‌کنند، اما هویت و منش فرهنگی خود را در خطر می‌بینند، دیده می‌شود.

منشاء احساس هویت اقلیت‌ها متفاوت است و با توجه به جغرافیای انسانی به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شود. بعضی از اقلیت‌ها در سرزمین خاصی به دنیا می‌آیند و در آنجا سکونت طولانی دارند. در اینجا سرزمین نقش مهمی در هویت‌بخشی آنها دارد. اگر این نوع اقلیت‌ها در مناطق ژئوپولوتیک زندگی کنند از طرف همسایگانی که به سرنوشت آنها علاقه‌مندند، مورد حمایت قرار می‌گیرند؛ لذا بستر مناسبی برای جنبش‌های استقلال‌طلبانه دارند. اما گاه اقلیت‌ها در مناطق مختلف زندگی می‌کنند و پراکنده‌اند، و شبکه هویت فرهنگی آنها میان افرادی برقرار می‌شود که با یکدیگر روابط ویژه اجتماعی- فرهنگی و معنوی دارند. پیوند میان افراد این گروه



برحسب شرایط برقراری شبکه ارتباط، روش نقل و انتقال فکری، نگاهداری آیین‌های جمعی و روش‌های انتقال ارزش‌های جمعی تفاوت می‌کند (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: ۷۰).

ملت: ارنست رنان^۱ در تعریف ملت بر عوامل ذهنی تأکید می‌کند و می‌گوید:

ملت یعنی یک روح، اصل روحی و معنوی... که همه در گذشته و هم در اکنون وجود دارد، یکی تملک مشترک میراث گذشته و دیگری پذیرش کنونی آن است، تمایل به زندگی مشترک، اراده ادامه بهره‌وری از میراثی که به‌طور مشاع به مردم رسیده است. ملت یعنی یک همبستگی بزرگ... براساس گذشته‌ای استوار که در زمان حال نیز محسوس است... (رنان، ۱۹۹۱: ۴۱).

یک ملت ممکن است از گروه‌های ذیل تشکیل شود:

شهروندان اصلی: از ابتدا ساکن آن کشور بودند و نژاد و زبان آنها همان نژاد و زبان اصلی و رایج آن کشور است و همان فرهنگ غالب را دارند.

شهروندان خارجی تبار: اینها شهروندان آن کشور هستند ولی ریشه و تبار آنها در نسل‌های گذشته خارجی بوده است. آنها همان فرهنگ غالب را دارا می‌باشند، ولی تعلقاتی نیز به ریشه خود دارند.

قومیت‌ها: از ابتدا ساکن آن کشور هستند ولی از جهت نژاد و یا زبان با نژاد و زبان رایج و اصلی متفاوت هستند.

مهاجرین: آنها هنوز شهروند نشده‌اند و برای مدتی میهمان هستند و فرهنگ دیگری (مغلوب) دارند.

امروزه مفهوم ملت و شهروند و حتی طبقه اجتماعی، که ریشه در امر اقتصادی دارد، اولویت یافته و در تحقیقات جامعه‌شناختی مورد توجه قرار گرفته است و مفاهیمی چون قومیت و تبار، که پایه فرهنگی دارند، مورد غفلت قرار گرفته است. به عبارتی تعلقات اجتماعی مهم‌تر از تعلقات قومی است. اما هر دوی آنها واقعیات اجتماعی هستند و می‌توانند سرچشمه تعارض‌ها و سوءتفاهم‌ها باشند. منظور از تعلق آن است که در میان گروه‌های انسانی، هر فردی از لحاظ ذهنی خود را متعلق به آنها می‌داند و از طریق آنها می‌توان جایگاه او را در کل انسانیت مشخص کرد (برتون، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۴).

اندازه‌گیری میزان تعلق به یک طبقه یا قوم به‌سادگی ممکن نیست از این‌رو در تشخیص هویت ابهام وجود دارد.

1. Ernest Renan



از ویژگی‌های عصر حاضر، اهمیت یافتن و محترم شدن واژه ملت در تقابل با مفهوم قوم است. ملت و حاکمیت ملی در برابر حاکمیت خارجی‌ها و اجانب و یا سلطنت عده‌ای بر مردم قرار دارد. از این رو، مقدس‌ترین واژه است. این واژه به تدریج از معنی یک گروه انسانی به معنی نهاد حاکم که نمایندگی این ملت را دارد اطلاق شد. به این ترتیب دولت ملی، جای ملت را گرفت.

حاکمیت نیز با سرزمین گره خورده است. در نتیجه، ملت و دولت و سرزمین در ارتباط با هم قرار گرفتند. این در حالی است که واژه ملت در قرون وسطی تنها به جمع‌های فرهنگی یا به اجزایی از این اجتماع‌ها اطلاق می‌شد (برتون، ۱۳۸۴: ۲۸).

دولت‌های ملی را می‌توان شکل جدیدی از دولت تعریف کرد که با انقلابات دموکراتیک اواخر قرن ۱۸ و ابتدای قرن ۱۹ ظاهر شدند. دولت ملی بر محور ملت شکل گرفت. ملت را می‌توان یک مجموعه بزرگ انسانی تعریف کرد که در یک پهنه جغرافیایی تحت یک مدیریت سیاسی اداره می‌شود. مشروعیت این دولت‌ها از ملتی است که خود آن دولت را تشکیل می‌دهند (برتون، ۱۳۸۴: ۲۲۸).



ارتباطات میان فرهنگی

فرهنگ با ارتباطات گره خورده است و همان‌گونه که ارتباطات امری پویا و پیچیده است، فرهنگ نیز یک امر ایستا نیست. پویایی به معنی یک فعالیت مستمر و مداوم است. از طرف دیگر، تمام عناصر ارتباط دائماً در رابطه با یکدیگر فعل و انفعال دارند. ارتباط نظام‌مند است و در خلاء انجام نمی‌شود، بلکه بخشی از یک نظام بزرگ‌تر است. بزرگ‌ترین نظامی که ارتباط را تحت تأثیر قرار می‌دهد فرهنگ ماست. فرهنگ محیطی است که در آن تمام فعل و انفعالات ما شکل می‌گیرد (ساوور، ۱۳۷۹: ۶۱-۵۷).

ارتباطات فرهنگی در سه سطح قابل مطالعه است: (۱) ارتباطات بین فرهنگی بین‌المللی مثل ارتباط ایرانیان با ملت‌های دیگر، (۲) ارتباط بین فرهنگی بین فرهنگ‌های متفاوت در داخل یک کشور مثل ارتباط ایرانی‌ها با مهاجرین در ایران، (۳) ارتباطات درون فرهنگی که در واقع مطالعه رابطه بین خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ قومی با هم و در رابطه با فرهنگ ملی است. ارتباط بین فرهنگی، ارتباط بین آن دسته از مردم است که ادراکات فرهنگی و سیستم نمادینشان به اندازه کافی مجزا هستند تا رویداد ارتباطی را تغییر دهند. ارتباط میان فرهنگی

در علوم اجتماعی کنش متقابل فاعل و کنشگران از فرهنگ‌های مختلف را نشان می‌دهد. این کنشگران می‌توانند فرد یا گروه‌های اجتماعی و سازمان‌ها باشند. ارتباط نژادی و ارتباط بین قومی دو شکل از اشکال ارتباط میان‌فرهنگی هستند که می‌توانند اسامی خانوادگی، زبان و مذهب و ارزش‌های اعضای خود را، حتی اگر در داخل فرهنگ دیگری باشند، تحت تأثیر قرار دهند. ارتباط درون‌فرهنگی نوع دیگری از ارتباط میان‌فرهنگی است که برای تعریف کردن تبادل پیام‌های بین اعضای فرهنگ غالب مورد استفاده قرار می‌گیرد (همان: ۹۸-۹۹؛ ساوور، ۱۹۹۱: ۱۱).

ارتباطات میان‌فرهنگی با افزایش جهانی شدن به‌عنوان بخشی از آن اهمیت بیشتری یافته است. اهمیت ارتباطات میان‌فرهنگی در این است که بعضی از رویکردهای ارتباط بیش از ارتباط درون‌فرهنگی اهمیت می‌یابند. از همین‌جا بعضی سوءبرداشت‌ها مثلاً در نوع بیان و عمل ایجاد می‌شود. برای فهم فرهنگ دیگران عبور از قوم‌گرایی ضروری است (رجوع به: هرینگر، ۲۰۰۴: ۲۲۰ به بعد). تنوع فرهنگی همواره به‌عنوان یک هدف ارزشمند در بسیاری از جوامع قلمداد می‌گردد، اما اضطراب، عدم قطعیت، بی‌اعتباری و کلیشه‌سازی نیز به‌طور پیوسته جزو روابط بین گروهی و بین فرهنگی است و روابط ذاتی این نوع تنوعات فرهنگی می‌باشد (گیلس و واتسون، ۲۰۰۸: ۲۳۳۸).

فلسفه ارتباطات فرهنگی به‌ویژه میان‌فرهنگی را می‌توان در این دید که تبعیض در مورد یک فرد و یا یک گروه، آنهم به‌خاطر داشتن رنگ پوست متفاوت، زندگی کردن در یک کشور دیگر، روش دعا و نیایش متفاوت، داشتن جهان‌بینی ناهمگون یا صحبت کردن به زبانی دیگر، همه را تضعیف می‌کند. از جهت روان‌شناسی ارتباطات، ارتباط باید در حالت تساوی باشد. اما در عمل، بسیاری از ارتباطات در سایه قدرت^۱ و برتری یک طرف صورت می‌گیرد و آن موضوع را تعیین می‌کند (آورن‌هایمر، ۲۰۰۵:).

در ارتباطات بین‌فرهنگی، فرهنگ عمدتاً با مرزهای جغرافیایی و سیاسی تعریف می‌شود. دولت‌های سیاسی حاکم، فرهنگ واحدی را نیز ایجاد می‌کنند. فرهنگ اغلب با زبان نیز محدود می‌شود، اما این مرزبندی خیلی دقیق نیست؛ زیرا مثلاً فرهنگ آلمان و اتریش، که هر دو آلمانی‌زبان هستند، بسیار متفاوت از فرهنگ آلمان و انگلستان است. این تفاوت حتی در بین انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، که به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند، وجود دارد.

1. Machtasymmetrien



بحث پیرامون اقلیت‌ها و اقوام موضوعی است که از قرن ۱۹ با پیدایش دولت‌های ملی اهمیت یافته است. مهاجرت‌های اجباری و یا مهاجرت برای کار در اروپا نیز باعث گردید تا این موضوع بار دیگر در دهه‌های گذشته مورد توجه قرار گیرد. با اهمیت یافتن دموکراسی و حقوق بشر در دنیای جدید، توجه به حقوق اقلیت‌های دینی و قومی افزایش یافت. همزمان با گسترش مطالعات فرهنگی و انسان‌شناسی، فرهنگ‌های قومی، محلی و فرهنگ توده مورد مطالعه بیشتری قرار گرفت. فردریک بارث^۱، آنتونی اسمیت^۲، هشترا^۳، و گوبوگلو^۴ از جمله نظریه‌پردازان در زمینه قومیت هستند. در ایران نیز موضوع اقلیت‌ها و اقوام در دوره‌های صفویه که اقدام به تشکیل دولت شیعی نمود، دوره مشروطه که شکل جدیدی از دولت را دنبال می‌کرد و سپس در دوره رضاخان با توجه به سیاست‌های تمرکزگرایانه او و در دوره پهلوی دوم اهمیت یافت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ موضوع اقوام ایرانی، موضوع تعدادی از گروه‌های سیاسی و رسانه‌های خارجی بود که می‌خواستند محملی برای مخالفت سیاسی با نظام سیاسی جدید داشته باشند. فارغ از این مسئله، نظام سیاسی جدید باید رویکرد فرهنگی - سیاسی خود را به این موضوع مشخص می‌کرد. در خصوص اقوام ایران تحقیقات نسبتاً زیادی در داخل و خارج از کشور با رویکردهای سیاسی و یا قوم‌شناسی، زبان‌شناسی و یا حتی تاریخی انجام شده است. اما این مطالعات از منظر ارتباطات فرهنگی چندان قابل توجه نیست.

ارتباط فرهنگ ملی با فرهنگ قومی و سیاست‌های میان‌فرهنگی یا درون‌فرهنگی مربوط به آن و تأثیرات آن در حوزه سیاست، اجتماع و فرهنگ موضوع این مقاله است.

چارچوب نظری

در زمینه سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی در رابطه با اقوام و اقلیت‌های جامعه، چهار سیاست عمده وجود دارد. این سیاست‌ها هرکدام در منطقه‌ای از دنیا و در ساختارهای متفاوت اجتماعی و فرهنگی تجربه شده‌اند و هریک از آنها بر رویکرد خاصی از قومیت و فرهنگ استوار



1. Frederick Barth
2. Anthony Smith
3. Micheal Hechter
4. Guboglo

می‌باشند. در این قسمت ابتدا انواع این سیاست‌ها و خاستگاه آنها را تبیین نموده، آنگاه مدل ترکیبی متناسب با فرهنگ‌های قومی در ایران را ارائه می‌کنیم.

مشابه‌سازی^۱ یا یکی‌سازی و یا همانندسازی یکی از این سیاست‌های ارتباطات فرهنگی و قومی است و این به معنی فرایند پذیرش ارزش‌ها، الگوها و سبک زندگی گروه برتر توسط اقوام و گروه‌هایی از جامعه، به شکلی که در بطن گروه برتر جذب و هضم شوند، به کار رفته است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۴۴).

مشابه‌سازی در جامعه‌شناسی نشانگر تطابق گروه‌های مختلف اجتماعی با هم است، به طوری که تفاوت بین شبیه‌سازی فردی و گروهی برای فهم جریان در سطح جامعه اساسی است (لایبیلد، ۲۰۰۶: ۷۴-۷۰).

در مشابه‌سازی عملیات ذیل انجام می‌پذیرد:

سعی می‌شود در نظام ارزشی گروه اقلیت و یا مهاجر تغییر و اختلافات فرهنگی و ساختاری کاهش یابد و جامعه‌ای متجانس شکل گیرد. همه افراد بدون در نظر گرفتن ویژگی‌ها و حقوق قومی و گروهی تحت عنوان شهروند از طرف دولت مورد توجه قرار گرفته و همه از حقوق یکسان بهره‌مند می‌گردند (صالحی امیری، ۱۳۸۵: ۵۳) و جامعه‌های موازی در یک جامعه اصلی و میزبان ادغام می‌شوند. این تطابق عمدتاً بر مبنای اکثریت شکل می‌گیرد. شبیه‌سازی یا به عبارتی تبدیل یک شیء به شیء دیگر در ابعاد مختلف می‌تواند صورت گیرد:

- سطح فرهنگی: پذیرش زبان، آداب و سنت‌ها.

- سطح ساختاری: نظام آموزشی.

- سطح اجتماعی: ارتباط با اعضای گروه‌های دیگر.

- سطح احساسی و انگیزش: هم‌خواسته شدن با گروه‌های دیگر.

معروف‌ترین نظریه درباره‌ی مشابه‌سازی از جامعه‌شناس آمریکایی میلتن ام. گوردن^۲ است که در سال ۱۹۶۴ در کتاب خود تحت عنوان مشابه‌سازی در زندگی آمریکایی^۳ منتشر کرد. تحقق این سیاست به دلیل مقاومت اقلیت و گروه میهمان برای حفظ حقوق و فرهنگ خود معمولاً مسالمت‌آمیز نبوده و به روش دموکراتیک انجام نشده است؛ لذا منجر به قوم‌کشی (پاکسازی و معدوم کردن اقلیت) و یا نسل‌کشی (کشتار یک گروه و یا فشار شدید به منظور ایجاد شرایط

1. Assimilation

2. Milton M. Gordon

3. Assimilation in American Life: The Role of Race, Religion and National Origins



سخت زندگی برای نسل و اطفال آن گروه) گردیده است. قتل یهودیان و سخت‌گیری بر آنها در زمان هیتلر نازیسم، اخراج اعراب از فلسطین توسط صهیونیست‌ها، اخراج سرخ‌پوستان از سرزمین‌شان توسط آمریکایی‌های سفیدپوست، قتل عام در بوسنی هرزگوین و اخراج اجباری توسط صرب‌ها نمونه‌هایی از عدم تحمل حضور یک جامعه کوچک در کنار جامعه اکثریت است. البته سیاست همانندسازی می‌تواند مسالمت‌آمیز نیز باشد و آن زمانی است که فرهنگ غالب به تدریج در نسل‌های بعدی توسط اقلیت و گروه‌های کوچک کاملاً پذیرفته می‌شود، به طوری که آنها حتی فرهنگ و زبان مادری را نیز فراموش می‌کنند. این نوع همانندسازی یک پروسه طولانی است که چند نسل را دربرمی‌گیرد و تحت شرایطی امکان‌پذیر است. این همان «مشابه‌سازی فرهنگی» است. در این سیاست، نقش فرهنگ غالب، یعنی فرهنگ اکثریت و مقبول از طرف گروه‌های کوچک اهمیت می‌یابد.

مشابه‌سازی در سطح دیگری نیز محقق می‌شود و آن سطح ساختاری است. این نوع تعامل در سطح ابتدایی به تعامل اعضای گروه‌های قومی متفاوت در قالب نشست‌هایی اجتماعی دوستانه اشاره دارد و همانندسازی ساختاری در سطح ثانویه یا رسمی مستلزم مساوات در دستیابی به قدرت و مزایا در درون نهادهای اصلی جامعه (اقتصاد، سیاست و آموزش و پرورش) است (صالحی امیری، همان: ۵۷). آنچه در مجموع انگیزه اصلی دولت را برای اجرای سیاست همانندسازی تشکیل می‌دهد، عبارت است از کنترل و ممانعت از وقوع اختلافات بین گروه‌ها درون جامعه. این امر در جوامعی که تجربیات تلخی از این موضوع دارند و یا مشکلات امنیتی در آنجا حاد است، به شدت دنبال می‌شود.

نگاه به فرهنگ اقلیت توسط کسانی که سیاست همانندسازی را دنبال می‌کنند یک نگاه «خوارانگارانه» است؛ لذا خواهان کنار گذاشتن آن و همانندی با جامعه هستند. اگر خود این اقلیت‌ها نیز همین نگاه را به فرهنگ خود داشته باشند، آنها نیز به دنبال بهبود وضع خود توسط گروه حاکم خواهند بود (خوبروی پاک، ۱۳۸۰: ۷۸).

سیاست دوم سیاست تفکیک و جداسازی و ایجاد جامعه موازی است. «جامعه موازی» نشان‌دهنده چیزی است که با قانون جامعه اکثریت تناسب ندارد. در این سیاست گروه اقلیت و یا مهاجر و گروه اکثریت هر دو خواهان حفظ جامعه و فرهنگ جدای خود هستند. افراد با ایجاد مدارس خاص، مهد کودک، مساجد و مراکز تجاری و اقتصادی خاص به سمت جامعه موازی حرکت می‌کنند. جامعه موازی حرکت گروه را به سوی فرهنگ رادیکال تسهیل می‌کند؛



لذا اغلب به‌عنوان مفهوم جنگ سیاسی به کار می‌رود. مفهوم جامعه‌موازی به این صورت مورد انتقاد قرار گرفته است که این مفهوم، تنها در برابر مفهوم جامعه‌اکثریت قابل تصور است. اکثریت با محدود کردن دیگران سعی می‌کند هویت خود را حفظ نماید؛ لذا به این وسیله تدابیر اجباری سیاسی و پلیسی و همچنین تربیتی توجیه می‌گردد. در شکل افراطی، جامعه موازی منجر به دوگانگی و دوتا شدن دولت و نهادها و هویت تک‌فرهنگی می‌گردد. در این نوع جامعه، انسان‌ها تمایل به محدودسازی اختیاری خود دارند. یکی از فاکتورهای اندازه‌گیری این محدودیت اختیاری، وجود تبعیض است. تبعیض از عدم پذیرش جامعه اکثریت و حساسیت آن در برابر اقلیت ناشی می‌شود (دیرک و زاور، ۲۰۰۶).

تبعیض به معنی سلب حق اعضای یک گروه برای استفاده از فرصت‌هایی که در برابر دیگران گشوده است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۶۳). که این امر، باعث کنار افتادن از جامعه و در نتیجه کاهش درآمد می‌گردد. علت ایجاد جامعه موازی می‌تواند متفاوت باشد. گاه عدم توانایی گروه‌های اقلیت در کسب مهارت‌های لازم برای مثلاً عدم یادگیری زبان توسط یک مهاجر می‌تواند مانع جذب او در جامعه گردد، اما گاه کنار ماندن از جامعه حالت اختیاری پیدا می‌کند، به این معنا که افراد خود آن را انتخاب می‌کنند و ارتباط خود را با افراد محدود و درون‌گروهی منحصر می‌کنند. توماس مایر^۱ پنج عامل را برای ایجاد ساختار جامعه موازی در ارتباط با مهاجرین ذکر کرده است. این عوامل می‌تواند در مورد همه اقلیت‌ها مورد توجه قرار گیرد (مایر، ۲۰۰۲: ۳۴۲-۳۷۳).

در صورتی که همخوانی فرهنگی- قومی و همچنین فرهنگی- دینی بین مهاجرین و اقلیت‌ها، امکان یک زندگی اقتصادی و اجتماعی مستقل، افزایش موسسات اکثریت، جدایی اختیاری شکلی، فضای درون مهاجرین و امکان جدایی اجتماعی و کنش اجتماعی جدا مهیا باشد، امکان ایجاد یک جامعه موازی توسط اقلیت حاصل می‌شود.

سیاست سوم سیاست یکپارچگی^۲ است. این واژه در علوم مختلف معانی متفاوت دارد. در علوم اجتماعی و اقتصاد به معنی با هم بودن اجزا و اعضا در یک کل یا سیستمی است که به این طریق، جدایی از یک محیط غیرساختاری ایجاد می‌شود. «یکپارچگی» جریان پویا، آرام و متمایزکننده بنا و رشد جمعی است. این جریان از نزدیک شدن به هم، چالش و ارتباط و با

1. Thomas Meyer
2. Integration



هم بودن و تعیین تفاوت‌ها و به عهده گرفتن مسئولیت مشترک بین گروه میهمان و جمعیت اکثریت تشکیل شده است. یکپارچگی مراتبی دارد:

یکپارچگی ساختاری: اقلیت‌ها به‌عنوان اعضای جامعه پذیرش‌کننده شناخته می‌شوند. آنها اجازه ورود به موقعیت اجتماعی را به دست می‌آورند و از شانس مساوی در جامعه برخوردار می‌شوند، به شرطی که توانایی زبانی و شناخت به قوانین اجتماعی جامعه میزبان را پیدا کنند. یکپارچگی فرهنگی: نوع دیگری از یکپارچگی است که از طریق یادگیری فرهنگ و درونی کردن آن، و مشارکت در زندگی اجتماعی امکان‌پذیر می‌گردد. این جریان همراه با تغییراتی در ارزش‌ها، هنجارها، و تصورات گروه اقلیت موفقیت‌آمیز می‌شود.

یکپارچگی اجتماعی: منظور از این نوع یکپارچگی این است که جامعه مشارکت اقلیت را در حوزه خصوصی می‌پذیرد.

یکپارچگی احساسی و درونی: در اقلیت یک احساس تعلق شخصی جدید ایجاد می‌شود (رجوع به باومر، ۲۰۰۲).

یکپارچگی به معنی تلاش برای انتقال زبان و فرهنگ موجود جامعه به اقوام و گروه‌های اقلیت و یا مهاجر جامعه، به‌منظور جلوگیری از ایجاد جامعه موازی و ایجاد همخوانی با جامعه موجود است. در این سیاست، از فرهنگ غالب جامعه و فرهنگ اکثریت به‌شدت محافظت می‌گردد، اما از مطرح شدن فرهنگ‌های دیگر نیز استقبال می‌شود.

چندفرهنگی سومین سیاست ارتباط با اقوام و اقلیت‌هاست. از سال ۱۹۸۰ این واژه به‌طور فزاینده‌ای در بین عالمان و همین‌طور سیاستمداران رواج یافته است. «جامعه چندفرهنگی»^۱ نشانگر جامعه‌ای است که به‌صورت ایده‌آل به‌وسیله تنوع فرهنگی و قومی نشان داده می‌شود. گروه‌های قومی بخشی از جمعیت رسمی کشور هستند که از طریق یک تبار مشترک، آگاهی مشترک، فرهنگ و زبان مشترک و هویت جمعی متکی بر خودی در برابر دیگران نشان داده می‌شوند که از طریق نهادهای مشترک و نظام ارتباطی مشترک با هم متصل می‌شوند. فرهنگ در اینجا به‌عنوان دنیای زندگی روزمره و یا نظام سازمان‌دهنده فهمیده می‌شود. فرهنگ در این جامعه اساساً یک امر تاریخی و دینامیک دیده می‌شود و تنوع مشروع است. جامعه چندفرهنگی در برابر تئوری‌ها و یا ایده‌هایی قرار می‌گیرد که جامعه را یک‌جور و یک‌شکل (یونیفرمی) می‌بینند؛ لذا تنوع فرهنگی و سیاسی را یک خطر تلقی می‌کنند. اساساً در پشت بحث جامعه



چندفرهنگی، بحث مهاجرت قرار دارد. ورود سیل مهاجرین برای کار یا در اثر فشارهای اقتصادی و یا سیاسی به کشورهای اروپایی آغاز شد (شولته، ۲۰۰۱).

در بعضی از جوامع که جمعیت آن از گروه‌های مختلف نژادی و یا زبانی و یا دینی تقریباً به‌طور برابر تشکیل شده باشد، این سیاست می‌تواند به تقویت دموکراسی و پلورالیسم اجتماعی کمک نماید. بعضی این نوع جامعه را یک خطر و سیاست چندفرهنگی را عامل تفرقه برای کل جامعه و سبب تداوم اختلافات قومی می‌دانند، اما متقابلاً بعضی دیگر آن را یک شانس تلقی کرده‌اند. فرضیات مخالفان جامعه چندفرهنگی این است که مردم، فرهنگ و هویت شکل متحدی^۱ دارند، بین فرهنگ و مردم خود و فرهنگ و مردم بیگانه یک تقابل وجود دارد. تنوع فرهنگی^۲ وقتی مطلوب است که صلح جامعه، هویت خود و یکپارچگی اجتماعی تأمین گردد و فرهنگ‌ها و مردمان برابر نیستند، ضمن اینکه هر کدام از آنها خود را بالاتر از دیگری می‌دانند (شولته، ۲۰۰۱: همان). از این نوع جامعه به پلورالیسم یا همان تکثرگرایی نیز تعبیر می‌شود. تکثرگرایی دو نوع است: (صالحی امیری، همان: ۶۴-۶۷).



تکثرگرایی مساوات‌طلبانه

در این نوع تکثرگرایی گروه‌های مختلف قومی و یا دینی استقلال فرهنگی و ساختاری خود را حفظ نموده و تفاوت آنها توسط دولت صیانت می‌گردد و پاداش‌های اجتماعی به‌طور مساوی بین آنها توزیع می‌شود. از جمله کشورهایی که تا حدی این سیاست را در خود اجرا می‌کنند عبارت‌اند از سوئیس، کانادا، و لبنان. در این جوامع دولت‌ها کاهش نابرابری‌های قومی را از وظایف و تعهدات خود می‌شمارند. در این نوع جوامع که جامعه خواهان حفظ تفاوت‌های فرهنگی و قومی است، حکومت در مسیر ذیل تلاش خواهد کرد:

- حفظ تفاوت‌های قومی و ایجاد شرایط مساعد و برابر برای همه آنها؛
- اعطای نوعی خودمختاری فرهنگی و محلی؛
- تقسیم مناصب اداری و سیاسی به‌طور مساوی در بین آنها؛
- استفاده از روش‌های خشن نظیر تقسیم قومی، اخراج و قتل برای مدیریت قومی در صورت نیاز؛

1. Homogene Gebilde
2. Ausgrenzung des Heterogenen

عدم انگیزه کافی دولت برای توسعه روابط میان‌فرهنگی و اولویت دادن و لزوم حراست از آن؛ دولت انگیزه کافی برای توسعه روابط میان‌فرهنگی ندارد، بلکه حراست از آنها را اولویت خود می‌داند.

تکثرگرایی نابرابر: این سیاست عمدتاً از طرف دولت‌هایی دنبال می‌شود که ایدئولوژی نژادپرستانه بر آنها تسلط دارد. درحقیقت، نابرابری بین گروه‌های قومی به رسمیت شناخته شده است. رژیم نژادپرست اسرائیل از این سیاست تبعیت می‌کند. ساموئل هانتینگتون شکست این سیاست را در سطح جهانی اعلام می‌کند. او از جنگ فرهنگ‌ها صحبت می‌کند و دلایل ایدئولوژیک را مطرح می‌نماید. فرهنگ‌ها نزد او یک وجود تاریخی - بیولوژیک^۱ هستند (باخ، ۲۰۰۴). فرهنگ‌گرایی جای نژادگرایی را گرفته است. از نظر او ارتباط بین فرهنگی امر ناممکنی است، به این معنا که فرهنگ‌های متفاوت نمی‌توانند از هم یاد بگیرند و یا ضعف‌های همدیگر را جبران نمایند و در موارد نیاز کنار هم قرار بگیرند و همدلی نشان دهند. تنها یک قانون طبیعی (قانون سرمایه‌داری) وجود دارد. طبق این قانون، جهان در برابر ملت و قوی در برابر ضعیف قرار می‌گیرد، یا بر او غالب می‌شود و یا آن را به خود ملحق می‌نماید. لذا اینجا تئوری جنگ فرهنگ‌ها مطرح می‌شود.

برای انتخاب مدل مناسب ما باید به مفهوم همبستگی به‌عنوان یک شاخص اشاره کنیم. برخی از نویسندگان از چهار نوع همبستگی سخن گفته‌اند: (بشیریه، ۲۰۰۸).

- همبستگی فرهنگی یعنی اشتراک کلی در ارزش‌ها؛
 - همبستگی هنجاری یعنی هماهنگی میان ارزش‌های فرهنگی و شیوه‌های رفتار؛
 - همبستگی ارتباطی یعنی گسترش ارتباطات در کل سیستم اجتماعی؛
 - و همبستگی کارکردی، یعنی وابستگی متقابل اجزای نظام یا عدم تغایر میان آنها.
- مدل مناسب به‌منظور ایجاد همبستگی هنجاری، فرهنگی و همبستگی ارتباطی نسبت به فرهنگ و هویت ایرانی یک مدل ترکیبی است؛ مدلی مبتنی بر ارتباطات میان‌فرهنگی و درون‌گروهی که ضمن تقویت همبستگی ملی می‌تواند موجب پویایی فرهنگی و کاهش کلیشه‌سازی، نگاه خوارانگارانه به قومیت‌ها و ترس و عدم اطمینان گردد. مدل مناسب، مدلی است که جامعه را در بستر سنت‌ها و فرهنگ جامعه به سوی مدرنیته و تغییرات مناسب سوق دهد. ایجاد یکپارچگی ساختاری، فرهنگی و احساسی با آن شکلی که در بخش آتی توضیح خواهیم داد، سیاست میان‌فرهنگی مطلوب می‌باشد.



بحث و بررسی وضعیت اجتماعی و تاریخی اقوام ایرانی

با توجه به آنچه در تعریف مفاهیم و سیاست‌های میان‌فرهنگی گفته شد در این قسمت با بررسی شرایط اقوام ایرانی به تطبیق مباحث نظری مطرح شده می‌پردازیم و زمینه‌ها و چالش‌های ممکن در تحقق هر کدام از سیاست‌های میان‌فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در نهایت جمع‌بندی و یافته‌های پژوهش در قالب پیشنهادات لازم ارائه می‌گردد.

زمینه‌های انسجام‌بخش بین ملت و اقوام در ایران

نزدیک به نه هزار سال پیش، ساکنین اصلی فلات ایران روستانشین شدند. آنها هزاران سال بعد وارد مرحله جدیدی شدند که در سیر تاریخی آن همبستگی‌های اجتماعی جدیدی ایجاد گردید و ابتدا همبستگی قبیله‌ای و سپس به اتحاد قبایل و عشایر و بعد از آن از اتحاد قبایل به اقوام و ایلات و بالاخره از ایلات به ملیت‌های مشخص تحول پیدا کردند.

ساکنین ایران در آغاز عهد قاجاریه متعلق به انواع متنوع قومی و ایلاتی بودند که به زبان‌های آریایی چون فارسی، کردی، بلوچی، لری، بختیاری و...، زبان‌های ترکی چون آذربایجانی، ترکمنی، قشقایی و...، زبان‌های سامی همچون عربی، آشوری و عبری و غیره تکلم می‌کردند.

بنابراین، ایران در طول تاریخ یک کشور پهناور با اقوام و زبان‌های مختلف بوده است. همزیستی ایرانیان با هم سابقه دیرینه دارد. کشور ایران از راه تجزیه و یا استقلال‌خواهی از کشوری به وجود نیامده است و دولت ملی در ایران نیز نتیجه منازعات استقلال‌خواهانه و یا ضداستعماری و یا در مقابل کشمکش‌های قومی نبوده است. هابسبام^۱ که از منتقدان ناسیونالیسم است و اعتقاد دارد که هویت ملی بسیاری از ملل و اقوام امروزی پایه و اساس تاریخی ندارد و جز بعضی از کشورها از جمله ایران که دارای موجودیت سیاسی بالنسبه دایمی و قدیمی بوده‌اند، بسیاری از ملل دیگر، که عمرشان هنگام استقلال از چند دهه فراتر نمی‌رفته است، یا زائیده فتوحات امپراطوری‌های غربی و یا نماینده مناطق «مذهبی-فرهنگی» بوده‌اند و موجودیتی نداشته‌اند که با معیارهای نوین ملیت بتوان بر آنها نام ملت نهاد (هایسام، ۱۹۹۸: ۱۳۷). وزن اجتماعی همه اقوام تا حدی برابر است. اگرچه تقسیم‌بندی استانی (کردستان، آذربایجان، لرستان، بلوچستان و... به موجب قوانین مصوبه مجلس شورای ملی (دوره یازدهم) ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷) تا حد زیادی با تقسیم‌بندی قومی سازگار است، اما قانون، تقسیمات اجتماعی و



سیاسی و حقوقی را براساس تفاوت‌های قومی و نژادی لحاظ نکرده و همه به‌عنوان شهروند از حقوق برابر برخوردارند. تنها تفاوت مذهبی است که در قانون دیده شده و مذهب تشیع به‌عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شده است. این رسمیت به این معنا است که دولت موظف به حمایت و پشتیبانی از آن و نهادهای شیعی است. اما ادیان و مذاهب دیگر نیز در آموزش مذهب خود آزادند و با آنها در احوال شخصی نیز طبق شرع خودشان عمل می‌شود.

بعضی از تحلیلگران اجتماعی برای هویت ایرانی مراحل را ذکر کرده‌اند. مفهوم هویت ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی همیشه به یک صورت تفسیر و فهمیده نمی‌شد. نظام سیاسی ساسانیان این مفهوم را در قالب ایران‌شهر می‌دید. در دوره امویان و عباسیان، ایرانی به معنی عجم در برابر عرب بود. بعد از گسترش اسلام در ایران، ایرانیان همان‌گونه یکپارچه ماندند و با توجه به سیاست خلفا، خاک ایران نیز تغییر نیافت و تنها حکومت مرکزی تغییر پیدا کرد.

در زمان امویان به‌دلیل ترویج فرهنگ عربیت، مقاومت‌های ملی و مذهبی در ایران شکل گرفت. این مقاومت‌ها که در مناطق مختلف ایران آغاز شد، حرکتی در برابر تبعیض و ظلم بودند و در دوره صفویه، هویت ایرانی یک هویت ملی - شیعی و در عصر قاجار، نظام سیاسی و اجتماعی ایران ملوک‌الطوایفی بود که با آغاز عصر مشروطه، مفاهیم جدیدی از ملیت، قانون و ایرانیت وارد ادبیات کشور شد. پهلوی سعی می‌کرد ایران‌شهر و ایرانی را با نظام شاهنشاهی تعریف کند و بین همبستگی ملی و ایدئولوژی مدرنیسم پیوند برقرار نماید. در دوره انقلاب اسلامی هویت ملی در چارچوب امت اسلامی تفسیر گردید.

ایران همچون ترکیه بر مبنای ناسیونالیسم ترکی بنا نشده است تا مجبور به نفی کردها شود. ترک‌ها (آذری‌ها) نیز ریشه زبانی خود را جدا از فارسی نمی‌دانند. هر ایرانی وجود و حضور گویش‌ها و سنت‌های مختلف فرهنگی در کشور را یک امتیاز برای کشور می‌شمارد. فرهنگ غالب در ایران مسلمان بودن و ایرانی بودن است و همین وجه اشتراک باعث می‌شود که همه اقوام در کنار هم باشند. مسلماً هر کشوری دارای یک زبان رسمی برای ارتباط رسمی و اداری است که در ایران زبان فارسی نه تنها زبان رسمی، بلکه زبان فرهنگی و تاریخی و عمومی نیز است. زبان با نژاد و قومیت همیشه گره نخورده است اگرچه تفاوت‌های زبانی و فرهنگی در یک جامعه موجب تفاوت در فراگردهای شناختی، شخصیت و توانایی‌های تطبیقی می‌شوند (رجوع به: بیتس، پلاگ، ۱۳۷۵: ۴۱۹-۴۲۶) و به این وسیله فاصله‌های اجتماعی و فرهنگی را



افزایش می‌دهد و اجتماع‌پذیری را مشکل می‌سازد و قوم‌گرایی تفاوت‌های زبانی و فرهنگی را تقویت می‌کند و امکان و سرعت اجتماع‌پذیری را پایین می‌آورد و تفاوت در هویت اجتماعی را موجب می‌شود.

ویژگی دیگر اقلیت قومی ایران، احساس تعلق عمیق به جمع و ملت ایران است و این احساس متقابل از طرف ملت نسبت به آنها نیز دیده می‌شود؛ لذا اقلیت و اکثریت یک احساس «ما» دارند و دنبال مادر و تبار دیگر نمی‌گردند و این احساس فرهنگی و تباری مشترک، مانع از آن می‌شود که اقلیت ایران، یک اقلیت به معنی یک جمع کوچک با تعلقات خاص و جدا از اکثریت که از طرف اکثریت طرد می‌گردند، شناخته شوند. به عبارتی آنها تنها یک اقلیت قومی هستند و نه اقلیت سیاسی. در ایران بین اقوام یک نوع یکپارچگی اختیاری، تدریجی و فرهنگی انجام شده است. این نوع یکپارچگی مستمتر از همانندسازی یا یکپارچگی رسمی و دولتی است که اغلب با مقاومت مواجه می‌شود.

در مجموع می‌توان ویژگی‌های اقوام ایرانی را این‌گونه ذکر کرد:

با وجود تفاوت‌های زبانی و فرهنگی بین اقوام، زبان فارسی برای همه اقلیت‌ها، به‌عنوان زبانی در ردیف زبان اول مطرح بوده و زبان فارسی، زبان قوم خاص تلقی نمی‌شود؛ لذا تمایز زبانی چندان عنصر هویت‌یابی محسوب نمی‌شده است. زبان فارسی با نام سرزمین و فرهنگ ایران پیوند عمیق دارد. این زبان تنها زبان محاوره نبوده است، بلکه زبان عرفان، تاریخ، شعر و فرهنگ همه ایرانیان بلکه فارسی‌زبانان است که با زبان‌ها و گویش‌های دیگر نیز در ارتباط می‌باشد.

اقوام ایرانی قرن‌هاست که در ایران حضور دارند و ایرانی مجموع و برآیند همه این فرهنگ‌هاست. کشور ایران از راه تجزیه و یا استقلال‌خواهی یا کشمکش‌های قومی به وجود نیامده است. اقوام ایرانی مهاجر، پناهنده یا نیروی کار نبودند و ایرانی‌الاصل یا ایرانی‌تبار در مقابل ایرانی‌تبار مطرح نبوده است.

سرزمین و احساس تعلق مشترک به آن برای همه اقوام بیش از هر عنصر برای ایرانی، هویت‌بخش بوده، به طوری که تفاوت‌های دیگر را کم‌اهمیت می‌کرده است. به عبارتی، هویت ملی با تکیه بر خاک، بر هویت قومی رجحان داشته است. هویت قومی اگر بالاتر از هویت ملی قرار گیرد، به معنی تبدیل قوم فرهنگی به قوم سیاسی است و آن به معنی ناقص بودن فرایند ملی شدن است. اما این فرایند بیش از یک قرن است که در ایران به‌طور کامل صورت گرفته است.





دین اسلام به‌عنوان دین اکثریت مطلق همه اقوام ایرانی، دینی که به برابری و برادری توصیه می‌کند، همیشه عنصر هویت‌بخش و عامل انسجام اجتماعی و سیاسی بوده است. دکتر علی شریعتی که ملت و ملیت را براساس فرهنگ مشترک ملی تعریف می‌کند و از این‌رو آن را در رابطه‌ای تنگاتنگ با دین و آئین می‌بیند، معتقد است که در طی ۱۴ قرن همراهی تاریخ ایران و اسلام، فرهنگی غنی و گسترده پدید آمده است که در آن، هیچ‌یک را نمی‌توان از دیگری بازشناخت (شریعتی، ۱۳۶۱: ۱۴۶). مذهب تشیع، به‌خصوص بعد از رسمیت یافتن آن در دوره صفویه، نقش مهمی در بسیج اجتماعی مردم برای مقاومت در برابر بیگانگان داشته است. وجود یک «فرهنگ غالب و هدایت‌کننده» که مخرج مشترک همه ایرانیان و همه فرهنگ‌های آن است، تعیین‌کننده‌ترین فاکتور در رفتار عمومی آنها است که عبارت است از تدین، انسان‌دوستی، همدوستی، استقلال‌خواهی و علاقه به خاک.

در سال ۲۰۰۰ بصلام تیبی^۱ برای معین کردن ارزش‌های جامعه اروپا از کلمه «فرهنگ غالب» استفاده نمود. بعدها این کلمه برای بررسی یکپارچگی مهاجران با جامعه میزبان به کار رفت. از نظر او فرهنگ غالب اروپا بر ارزش‌های غرب، که با فرهنگ مدرن تطابق دارد، استوار است و این ارزش‌ها عبارت‌اند از دموکراسی، عرفی‌گرایی، روشنگری، حقوق انسان و جامعه مدنی. فرهنگ غالب همان فرهنگ اکثریت جامعه است که جامعه بر همان اساس شکل گرفته و ارزش‌های جامعه را شکل داده است (تیبی، ۱۹۹۸: ۱۵۴). اقوام ایرانی در بنیان‌های فرهنگی، که ارزش‌ها و هنجارها باشد، بسیار مشترک می‌باشند؛ زیرا آنها در یک جامعه دینی از آموزه‌های اسلامی سیراب شده‌اند و مدت بسیار طولانی در تعامل با هم بوده‌اند. در جامعه ایران یک فرهنگ غالب وجود دارد، لذا چندگانگی فرهنگی شبیه آنچه در کانادا دیده می‌شود وجود ندارد. فرهنگ‌های اقوام را می‌توان به حوزه‌های فرهنگی تعبیر نمود. حوزه فرهنگی به دو منطقه در یک سرزمین اطلاق می‌شود که با وجود اینکه کاملاً مشابه نیستند، اما نقاط مشترک و ترکیب‌های فرهنگی مشابه فراوانی بین آنها وجود دارد (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۲۷).

با وجود زمینه‌های انسجام بین ملت و اقوام ایرانی، متغیرهای دیگری در ایجاد چالش بین آنها همیشه نقش بازی کردند:

رضاخان اگرچه با سیاست به‌شدت ناسیونالیستی خود ایران را از ملوک‌الطوایفی به سوی ایجاد یک حکومت مرکزی به حرکت درآورد، اما چون سیاست او بیشتر متکی بر زور و

قدرت بود لذا در ایجاد و تقویت رویکرد ضد دولتی و ایجاد واگرایی در مردم مؤثر بود (صالحی امیری، همان: ۲۴۴-۲۶۶؛ قاسمی، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۴). سیاست‌های تبعیض‌آمیز و همانندسازی که در زمان دو پهلوی در برابر اقوام اجرا شد، آثار ذهنی و فرهنگی منفی به جای گذاشت که تا به امروز باقی است.

حوادث سیاسی پس از انقلاب در مناطق اقلیت‌های قومی و ناامنی‌های سیاسی و اجتماعی موجب گشت آن برداشت‌های ذهنی تقویت گردد و زمینه‌های تبدیل شدن قوم فرهنگی به قوم سیاسی را فراهم آورد و آن نیز به نوبه خود غلبه دیدگاه‌های سیاسی مسئولین بر دیدگاه‌های اجتماعی و فرهنگی آنها را در مورد اقوام موجب گردد. همان‌گونه که سیاست همانندسازی در دوران پهلوی سیاست موفق‌ی نبوده است، سیاست جداسازی با توجه به شرایط سیاسی منطقه خاورمیانه بستر را برای تبدیل شدن قوم فرهنگی به قوم سیاسی مهیا می‌سازد. موج قوم‌گرایی در کشورهای همسایه نیز موجب پُررنگ شدن اختلافات قومی و مذهبی در منطقه گردیده است. محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی اقوام عامل سومی است که موجب گشته تا آنها امکان مشارکت اجتماعی کمتری بیابند و در نتیجه گرایش به ایجاد جامعه موازی پیدا کنند (مدیریت هماهنگی امور مناطق ۱۳۶۴: ۷۸؛ امیراحمدی، ۱۳۷۵). عدم ارتباط فرهنگی و برقرار نشدن گفت‌وگو مستمر فرهنگی بین اقوام و زبان‌های مختلف ایرانی و بین آنها و دولت، فرهنگ و هویت ایرانی را دچار گسیختگی کرده است.

نتیجه‌گیری

تنوع فرهنگی برای ایرانیان همیشه قابل درک بوده است. تاریخ ایران کمتر شاهد منازعات قومی بوده است. جنبش‌های تجزیه‌طلبانه بین اقوام نیز تنها محصول یک قرن گذشته است. هم‌زمان با شکل‌گیری دولت-ملت و عدم مشروعیت سیاسی دولت‌ها و رفتار استبدادی آنها در ایران، روح گریز از مرکز در بین اقوام ایرانی تقویت شده است. اما جنبش‌های استقلال‌خواهانه آذری‌ها و عرب‌های جنوب و بقیه اقوام بیشتر در برابر بیگانگانی بوده است که طمع به خاک ایران داشتند (عبدی و لطفی، ۱۳۸۶: ۲۳-۱۰۳). سیاست‌های جداسازی در تاریخ و شناخت کم اقوام ایرانی از یکدیگر به دلیل ضعف ارتباط و تعامل متقابل آنها با یکدیگر موجب شده است تا ادبیات خوارانگارانه در بین مردم رشد یابد و هویت اجتماعی متفاوتی در بین آنها پیدا شود. هویت اجتماعی یعنی تصویر انسان‌های یک جامعه و یا یک فرهنگ از خود اساساً تصویر از خود جدا





از تصویر دیگران نیست. هویت اجتماعی رفتار اجتماعی مناسب خود را تولید می‌کند. آؤرن هایمر^۱ «تصویر تیپ یا کلیشه‌ای»، «تصویر دشمن‌انگاران» از اقلیت‌ها و قومیت‌ها را از موانع ارتباط میان فرهنگی ذکر می‌کند (آؤرن هایمر، ۲۰۰۵: همان). کلیشه‌سازی به معنی عمومیت بخشیدن درباره یک گروه از مردم است که می‌تواند مثبت یا منفی باشد. کلیشه‌سازی ما را در شناخت راحت‌تر رفتار دیگران در جامعه یاری می‌کند. ما می‌توانیم افراد دیگر را در شکل یک فرد تقلیل داده و مطالعه کنیم اما کلیشه‌سازی، ارتباطات میان فرهنگی را مشکل می‌سازد (گالوس و کالان، ۱۹۹۷: ۸۹) کلیشه‌سازی باعث کاهش بار معنایی آن فرهنگ می‌گردد. کلیشه‌سازی نیز ذاتی نیست، بلکه همچون فرهنگ به تدریج ساخته می‌شود. این سوگیری ذهنی خود زائیده فرهنگ است (سماور و پورتر، ۱۹۷۲: ۱۳۰-۱۳۱). در جوامع معمولاً به اقوام و فرهنگ آنها نگاه «خوارانگاران» وجود دارد. این تبعیض فرهنگی در عمل منجر به محرومیت اجتماعی و اقتصادی آنها می‌گردد. تبعیض مانع ارتباط میان فرهنگی است. نگاه تحقیرآمیز به فرهنگ دیگر مانع گفتگو، درک متقابل و تبادل فرهنگی است. تغییر رویکرد ما به مفهوم قومیت از نگاه «ابزارگرایانه»^۲ به «اصل‌گرایانه»^۳ در انتخاب سیاست‌های فرهنگی و قومی مناسب تاثیرگذار است. اسمیت در این تقسیم‌بندی طبق رویکرد اصل‌گرایی قومیت را ناشی از پیوندها و احساسات طبیعی و حاصل فرایند مشارکت و همزیستی میان اعضای یک گروه می‌داند و این در تقابل با رویکرد ابزارگرایانه‌ای است که قومیت را بیشتر امری سیاسی و منفی می‌بیند (فکوهی، ۱۳۸۴: ۲۳۶). اولین قدم برای گفتگو (ارتباط میان فرهنگی) خود را در جای دیگران قرار دادن است. گفتگو با هم و نه درباره هم، آغاز ایجاد تفاهم متقابل است. ارتباط فرهنگی مبتنی بر نسبت‌گرایی فرهنگی است و نه «خودمداری فرهنگی». این نوع ارتباط موجب «اعتمادسازی اجتماعی» می‌گردد.

با توجه به ساختار اجتماعی و تاریخی ایران مدل ترکیبی، مدل مطلوب برای توسعه ارتباطات میان و درون فرهنگی و ایجاد همبستگی ملی است. در این مدل تلقی از ملت، تلقی سیاسی^۴ است نه فرهنگی^۵ (رجوع به: چلبی، ۱۳۶۷)، یعنی ملت اجتماع شهروندان برابر با وجود

1. Georg Auernheimer
2. Instrumentalism
3. Primordialism
4. Political Nation
5. Cultural Nation

تفاوت فرهنگی است. سازمان‌ها و نهادها به ایفای نقش خود می‌پردازند و در تعامل با یکدیگر همبستگی کارکردی را موجب می‌شوند. این همبستگی مبتنی بر شباهت‌ها نیست، بلکه بر قانون و حقوق شهروندی استوار است. یکپارچگی ساختاری وقتی حاصل می‌شود که کردارها مطابق قانون باشد و افراد شانس مساوی برای ورود به موقعیت‌های اجتماعی داشته باشند. در این نوع از یکپارچگی، توسعه نظام آموزشی در همه جای کشور به‌منظور توسعه آموزش‌های رسمی، زبان رسمی و ارزش‌های نهادی شده و مدرن برای ایجاد تغییرات لازم در ارزش‌های اقلیت نقش اساسی ایفا می‌کند. اما این نوع همبستگی کافی نیست. توسعه همبستگی ارتباطی به معنی گسترش ارتباطات در شبکه اجتماعی به‌خصوص ارتباطات فرهنگی به‌منظور تأثیر در کاهش کلیشه‌سازی و ترس و عدم اطمینان و همچنین توسعه یکپارچگی احساسی با تقویت احساس تعلق به سرزمین از اجزای دیگر این مدل می‌باشد. اما هر تغییر فرهنگی باید به‌تدریج و از طریق یادگیری و درونی کردن فرهنگ صورت گیرد تا یکپارچگی فرهنگی به معنی تقویت مشترکات فرهنگی و هنجاری حاصل گردد. در سیاست‌گذاری فرهنگی، حذف تنوع فرهنگی و ایجاد مشابهت فرهنگی تحمیلی هدف نیست، بلکه تقویت عناصر مشترک زبانی، دینی و احساسی و هنجاری و توسعه مفهومی آنها مورد نظر است. همه این عناصر و زمینه‌های همبستگی در فرهنگ ایرانی موجود است.

برای تحقق این مدل ترکیبی می‌بایست:

- تعریفی جامع از مفهوم ایرانی که شامل همه ایرانیان گردد، ارائه و شاخص‌های فرهنگ غالب ایرانی را تبیین نمود. فرهنگ غالب باید بتواند در استاندارد کردن رفتارها، قدرت هویت‌بخشی و قدرت ایجاد همبستگی توانمند باشد.
- امکان مشارکت ساختاری اقوام و اقلیت‌ها (یعنی حضور در نهادهای آموزشی، اقتصادی، سیاسی و رسمی) به‌طور قابل قبولی باید توسعه یابد. این امر مانع ایجاد نهادها و سازمان‌های موازی می‌گردد. نظام آموزشی و اداری ضمن حفظ وحدت ساختاری خود باید از مرکزگرایی پرهیز نماید.
- میثاق ملی یعنی قانون اساسی و آزادی‌ها و حدود تعریف‌شده در آن به‌عنوان مبنایی برای رفتار با همه اقوام (۲۴، ۲۰، ۱۹، ۱۵ و ۲۶ قانون اساسی) مورد تأکید قرار گیرد.
- زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و فرهنگی ایران ضمن امکان‌سازی برای آموزش زبان‌های دیگر برای اقوام توسعه یابد.



- از ارزش‌های دینی و اسلامی به‌منظور تقویت وحدت اسلامی و انسجام ملی بهره‌برداری گردد.
- آشنا نمودن عمیق‌تر ملت با اقوام ایرانی از طریق متون درسی به‌منظور همزیستی مسالمت‌آمیز آحاد مردم در محیط کار و زندگی با یکدیگر در دستور کار قرارگیرد.
- ارتباط و تعامل اجتماعی با اقوام و اقلیت‌ها مثلاً از طریق ازدواج و صنعت توریسم توسعه یابد.



منابع:

- ساوورا، ل. ا. و دیگران (۹۷۳۱) *ارتباط بین فرهنگ‌ها، ترجمه غلامرضا کیانی و میر حسینی، سید اکبر، تهران: انتشارات باز.*
- امیر احمدی، ه. (۵۷۳۱) «توسعه نا برابر استان‌ها در ایران»، *در اطلاعات سیاسی، دوره ۱۱، شماره اول و دوم، صص. برتون، ر. (۴۸۳۱) قوم‌شناسی سیاسی، ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.*
- بیس، د. و پلاگ، ف. (۵۷۳۱) *انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.*
- چلبی، م. (۷۶۳۱) *هویت‌های قومی و رابطه آن با هویت جامعه‌ای (ملی) در ایران، تهران: وزارت کشور، دفتر امور اجتماعی*
- روح‌الامینی، م. (۸۶۳۱) *زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران: انتشارات عطار.*
- ساروخانی، ب. (۰۷۳۱) *دایرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.*
- شریعی، ع. (۱۶۳۱) *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران: مجموعه آثارش.*
- صالحی امیری، س. (۵۸۳۱) *مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.*
- عبدی، ع. و لطفی، م. (۶۸۳۱) «آذری‌ها و دولت‌سازی در ایران (با تاکید بر دوره صفوی و انقلاب مشروطه)»، *در فصلنامه آفاق/امنیت، دوره*
- گیدنز، آ. (۸۷۳۱) *جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر کاشانی، تهران: نشر نی.*
- قاسمی، ع. (۶۸۳۱) «تاثیر انقلاب اسلامی بر انسجام اقوام ایرانی»، *در فصلنامه آفاق/امنیت، دوره، پیش شماره ۳، ۲، صص ۹۲-۱*
- مدیریت هماهنگی امور مناطق، (۶۳۱) *نتایج تفصیلی اجرای طرح شناسایی مناطق محروم کشور؛ مرحله پنجم، تهران: مدیریت هماهنگی امور مناطق.*



- Auernheimer, G. (2005) "Interkulturelle Kommunikation, vierdimensional betrachtet", in <http://www.unikoeln.de/ewfak/paedagogik/interkulturelle/publikationen,20.04.2008>
- Bašhiriye, H. (2008) "Dibâchei Bar Mafhoom-e Hambastegi Melli" (Persian Translation of An Introduction to National Solidarity), in http://sociologyofiran.com/index.php?option=com_content&task=view&id=818&Itemid=65 , (05.02.2008)
- Bauch, J. (2004) "Konkurrenz statt Multikultur", in http://www.swg-hamburg.de/Im_Blickpunkt/Konkurrenzstatt_Multikultur.pdf
<http://www.mentalpsychologienetz.de/gesellschaft/dekadenzundverfall/konkurrenzstattmultikultur.php4>, 20.04.2008
- Baumer, T. (2002) *Handbuch Interkulturelle Kompetenz*, Bände, [Zürich]: Orell Füssli.
- Dirk, H., Sauer, M. (2006) "Parallelgesellschaft und ethnische Schichtung", in <http://www.bpb.de/publikationen> , 01.05. 2008
- Gallois, C., Callan, V. (1997) *Communication and Culture: A Guide for Practice*, London: John Wiley&Sons.
- Giles, H., Watson, B. (2008) *The International Encyclopedia of Communication*, USA: Blackwell Publishing.

- Glatzer, W. (2004) "Integration und Partizipation junger Ausländer vor dem Hintergrund ethnischer und kultureller Identifikation", in *Materialien zur Bevölkerungswissenschaft*, Deutschland: BiB.
- Heringer, H. (2004) *Interkulturelle Kommunikation: Grundlagen und Konzepte*, Tübingen: Francke.
- Hobsbawm, E. (1998) *Nations and Nationalism since 1780*, England: Cambridge University Press.
- Leibold, J. (2006) "Immigranten zwischen Einbürgerung und Abwanderung", in <http://webdoc.sub.gwdg.de/diss/2007/leibold>, 2008.
- Meyer, T. (2002) "Parallelgesellschaft und Demokratie", in Reinhard Weil (Hrsg.), *Die Bürgergesellschaft Perspektiven für Bürgerbeteiligung und Bürgerkommunikation*, Bonn: T. Meyer/Reinhard Weil (Hrsg.)
- Otto, M. (2004) "Interkultur, Multikultur, Leitkultur; Ossietzky zweiwochenschrift", in
- Renan, E. (1991) *Qu'est-ce qu'une Nation?*, Pierre Bordas et fils, Paris: Pierre Bordas et fils éditeur.
- Samovar, L. & et.al. (1972) *Intercultural Communication*, USA: Wadsworth.
- Schulte, A. (2001) "Multikulturelle Gesellschaft: Zu Inhalt und Funktion eines vieldeutigen Begriffs", in <http://library.fes.de/fulltext/asfo/01009003.htm#E10E3>, 11.04.2008.
- Tibi, B. (1998) *Europa ohne Identität, Die Krise der multikulturellen Gesellschaft*, München: Bertelsmann.
- Tylor, B. (1871) *Primitive Culture, Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Language, Art, and Custom*, London: John Murray.

